منکرستیزی در سیره پیامبر اسلام(ص)

احمد محیطی اردکانی

پیامبر گرامی اسلام(ص) در امر هدایت مردم، هم «بشـیر» و هم «نذیر» است. اما در هیچ جای قرآن برای آن حضرت عنوان «بشـیر» به تنهائی ذکر نشده اسـت، ولی در موارد مختلف، فقط به عنوان «نذیر» معرفی و تنها بیم‌دهنده و بازدارنده از بدی‌ها، قلمداد شـده است: «یا ایّها المدّثّر، قُم فأنذر[1]؛ ای جامه خواب به خود پیچیده! برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده)».

در برخی موارد نیز وظیفه آن حضرت منحصر در «انذار» دانسته شده است:

«انّما أنت نذیر[2]؛ تو فقط بیم‌دهنده‌ای».

«ان أنا الاّ نذیر مبین[3]؛ من تنها انذارکننده‌ای آشکارم.»

آیـات زیادی دلالت بر اهمیـت و تأثیر زیاد «انـذار» در امر هدایـت دارد. از این‌روی، اولین مأموریت پیامبر بعـد از بعثت، در هدایت اقوام و نزدیکانش با لفظ «انذار» شـروع می‌شود: «و انذر عشیرتک الأقربین[4]؛ و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن». و در تعبیر جامع‌تر، خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: « قل... اوحی الیّ هذا القرآن لأنذرکم به و مَن بلغ...[5]؛ بگو... این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد، به آن بیم دهی».

پیامبر(ص) به خوبی می‌دانست که تا مردم از شرک، بت‌پرستی، ستم، خونریزی، چپاول و دیگر منکرات دست برندارند، به «یکتاپرستی» معتقد نگردند و به دستورهای رهایی‌بخش اسلام پایبند نشوند، به سعادت نمی‌رسند. از این‌رو، آن حضرت بعـد از بعثت، لحظه‌ای از سـتیز با مظاهر کفر و بت‌پرستی غافل نشد.

در مکه

حضرت در مدت سیزده سال که در مکه بود، با تحمل رنج‌ها و اذیت و آزارهای زیادی، با شرک و بت‌پرستی که بزرگ‌ترین گناه است، ستیزه کرد و بدرفتاری‌های گوناگون آنها را به جان خرید و در این راه خطیر ذره‌ای کوتاه نیامد.

نمونه‌های زیادی از سیره حضرت در این مبارزه طاقت‌فرسا می‌توان یافت که به ذکر بعضی از آنها اکتفا می‌کنیم.

اولین اعلام

بنابر قول مشـهور در آغاز سال چهارم بعثت، این آیه بر پیامبر(ص) نازل شـد: «آنچه را مأمور هستی، آشکارا بیان کن و به (کارشکنی) مشرکان اعتنا نکن.»[6]

پیامبر گرامی اسلام(ص) دریافت که باید اسلام را آشکار کند. از این‌رو، در موسم حج بر بالای کوه صفا آمد و با ندای بلند سه‌بار فرمود: «یا ایّها النّاس إنّی رسول‌الله ربّ العالمین؛ ای مردم! من فرستاده پروردگار عالمیان هستم».

سـپس رسـول خدا(ص) بالای کوه مروه آمد و دسـتش را بر گوش نهاد و با صدای بلند سه‌بار فرمود: «یا ایّها النّاس إنّی رسول‌الله ربّ العالمین».

در این هنگام، بت‌پرستان با چهره خشم‌آلود به او چشـم دوختند. ابوجهل سنگی به سوی آن حضرت انداخت که بین دو چشمانش شکافته شد. سایر مشرکان نیز به دنبال ابوجهل، آن حضرت را سنگ‌باران کردند.[7]

در بعضی دیگر از تعبیرات آمده که آن حضرت وقتی بر فراز کوه صفا آمد، با صدای بلند گفت: یا صباحاه! (این کلمه، حکم آژیر خطر را داشت). وقتی مردم جمع شدند فرمود:... شما را به توحید و ترک بت‌ها فرا می‌خوانم.

پس از علنی شـدن دعوت، «ابولهب» یکی از دو هاشمی مخالف با رسول خدا(ص) و همسرش ام‌جمیل، با شـدت تمام به تبلیغ بر ضد رسـول خدا(ص) پرداختند؛ تا جایی که از میان دشمنان، این دو تنها کسـانی بودند که خداوند هردو را در قرآن یاد کرده و فرمود: «دست‌های ابولهب بریده باد و هلاک بر او باد... و زنش هیزم‌کش است و بر گردنش ریسمانی از لیف خرما دارد».

زمانی که رسـول خدا(ص) مردم را دعوت به توحید می‌کرد و آنها را از شرک و بت‌پرستی نهی می‌نمود، ابولهب درپی آن حضرت می‌رفت، به او سنگ می‌زد و به مردم می‌گفت: او را اطاعت نکنید؛ او کذّاب است.[8]

شـخصی به نام طـارق می‌گویـد: در بازار ذی‌المجاز بودیم؛ دیدیم جوانی در بازار می‌گوید: «ایّها النّاس قولوا لااله‌الاّالله تفلحوا؛ ای مردم! بگویید خدایی جز خدای یکتا نیسـت تا رستگار شوید». ناگاه مردی را پشت‌سـر این جـوان دیدم که به طرف او سنگ می‌انداخت؛ به طوری که از پاهای آن جوان بر اثر اصابت سنگ‌ها، خون جاری شد و آن مـرد (ابولهب) می‌گفت: «ای مردم! این جوان دروغگو است؛ سخنش را تصدیق نکنید.» پرسیدم: این جوان و آن مرد کیسـت؟ گفتند: این جوان، حضرت محمّد(ص) اسـت که مردم را به یکتایی خدا دعوت می‌کند و آن مرد، عمویش ابولهب است که می‌پندارد او دروغگو است.»[9]

همسـرش امّ‌جمیـل، همچون جاسـوس کهنه‌کاری، گفتارهـا و کارهای پیامبر(ص) را به مشـرکان خبر می‌داد و آنها را بر ضد آن حضرت می‌شـوراند و در راه پیامبـر (از خانـه به کعبه)، خارهایـی را قرار می‌داد تـا بدین‌گونه به پای آن حضرت آسیب برساند.[10]

قاطعیت در عقیده

ابن‌عباس می‌گوید: زمانی که ابوطالب بیمار شد و لحظات آخر عمرش نزدیک می‌شد، قریش تصمیم گرفت تا با استفاده از نفوذ وی، رسول خدا را مجبور به پذیرش تعهدی کند و کار دعوت، محدود شود. آنان به ابوطالب گفتند: می‌بینی که میان ما و فرزند برادرت چه می‌گذرد. او را نزد خود فراخوان، میان ما و او را به‌گونه‌ای گردان تا ما از او دست برداریم و او از ما. ما را با دین خودمان آزاد بگذارد و ما نیز او را با دینش رها کنیم.

ابوطالب، رسول خدا(ص) را فراخواند و سخن مشرکان را برای او باز گفت. حضرت فرمود: «تنها اگر یک سخن را از من بپذیرند، بر عرب پادشاهی یابند و عجم به دین آنان درآیند.» ابوجهل گفت: می‌توانیم حتی ده کلمه بپذیریم.

رسـول خدا(ص) فرمود: «گفتن لااله‌الاّالله و ترک بت‌پرسـتی». آنان از این سخن پیامبر که تنها به یک خدا اشاره دارد، در شگفت شدند و او را ترک کردند.[11]

مقاومت تا پای جان

رسول گرامی اسلام(ص) با اینکه در سال‌های نخسـت دعوت، در اعلام بیزاری رسمی از شرک عجلـه نمی‌کرد، اما به تدریج بـرای از بین بردن شرک و بت‌پرستی و دیگر منکراتی که موجب از بین رفتن شخصیت والای انسانی می‌شد، با توان بیشـتری به مبارزه پرداخت. آن حضرت از اینکه مشرکان از عقاید باطل و رفتار ناشایست خود دست برنمی‌داشتند، بسیار تأسف می‌خورد؛ به طوری که نزدیک بود از شدت غصه و تأسف، جان خود را از دست بدهد. قرآن می‌فرماید:

«گویی می‌خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار (قرآن) ایمان نیاورند.»[12]

بدین جهت، پروردگار عالمیان برای تسـلّی و آرامـش قلب آن حضـرت، وی را به توکل بر خدا ترغیب می‌کند و به تسـبیح حق و سـجده بـه درگاهش فرا می‌خواند: «اگر آنان از حق روی بگردانند (نگران مباش)، بگو: خداوند مرا کفایت می‌کند، هیچ معبودی جز او نیسـت؛ بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است.»[13]

هجرت از محیط شرک

یکی از راه‌های مبـارزه مؤمنان با منکر، این اسـت که در صورت عدم توانایی در رودررویی با مخالفان دین، باید از آن سـرزمین هجرت کنند و بـه دیاری که امکان اجـرای احکام الهی وجود دارد، کوچ نمایند. پیامبر اسـلام نیز برای حفظ جان مسلمانان و نگهداری دین‌شان، به آنها اجازه داد تا به «حبشه» هجرت کنند. گروهی با همسر و فرزندان و گروهی بدون اهل و عیال به حبشـه کوچ کردند و پس از مدتی به مکه برگشتند و باز مورد شکنجه و اذیت و آزار مشرکان قرار گرفتند. پس از پیمان عقبه- که آن حضرت با مردم یثرب همپیمان شد و آنان آمادگی خود را برای پذیرش پیامبر و حمایت از او اعلام کردند- زمینه هجرت مسـلمانان همراه با پیامبر گرامی به یثرب فراهم شد. این، در حالی بود که آن حضرت سیزده سال رنج را تحمل کرده بود، به‌گونه‌ای که خود فرمود:

یکی از مؤثرتریـن راه‌های مبارزه با بدی‌هـا و از بین بردن منکرات، آن است که بدی‌ها را با نیکی پاسخ دهند. اینجاست که شـور و غوغایی از درون وجدان آنها برمی‌خیزد و شخص بدکار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می‌دهد. این شیوه، بارها در سـیره پیامبر(ص) و ائمه(ع) دیده شده و سبب دگرگونی روحی و بازگشت بسیاری به طریق حق گردیده است. قرآن کریم بارها این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدی‌ها به مسلمانان گوشزد می‌کند.

«ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیتُ[14]؛ هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد».

پـس از سـال‌ها مبارزه بی‌وقفه با شـرک و بت‌پرسـتی و مظاهر کفـر، آن حضرت مأمور به هجرت شد و راهی یثرب گردید و ابتدا اصحاب را راهی آنجا کرد؛ از این‌رو، خداوند در آیات متعدد، مهاجرانی را که دست از خانه و اموال خود کشیدند و به دستور پیامبر به مدینه هجرت کردند، می‌ستاید و در بعضی از آیات آمده اسـت: «کسی که در راه خدا هجرت کند، نقاط امن فراوان و گسـترده‌ای همراه با شکست دشمن می‌یابد.»[15]

پیامبر و مبارزه با منکر

پس از ورود به مدینه و گسترش اسلام و ایجاد پایه‌های حکومت اسلامی، مبارزات آن حضرت با منکرات جنبه‌های مختلفی یافت.

البته مشرکین مکه لحظه‌ای او را رها نکردند و در طول ده سـال زندگی آن حضرت در مدینه، بیش از هفتاد جنگ برای آن حضرت تدارک دیدند. پیامبر نیز با جدّیت هرچه تمام‌تر، با آنها مبارزه کرد و بیشـتر جنگ‌ها را خود فرماندهی نمود که این جنگ‌ها را «غزوه» می‌گویند و فرماندهی بعضی را به دیگران سپرد و خود همراه آنان نبود که آنها را «سریّه» می‌نامند.

از طرف دیگر، در میان پیروان آن حضرت نیز بر اثر نفاق یا وسوسه‌های شیطانی، گاهی تخلفاتی به چشم می‌خورد و آنان مرتکب منکراتی می‌شدند که پیامبر با روش‌های گوناگون با آنان برخورد می‌کرد و گاهی با تبعید، گاهی با طرد مخالفان از حضور خویش، گاهی با عفو و بخشش و... آنان را تأدیب می‌کرد که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

در میان پیروان حضرت رسول(ص) بر اثر نفاق یا وسوسه‌های شـیطانی، گاهی تخلفاتی به چشـم می‌خورد و آنان مرتکب منکراتی می‌شـدند که پیامبر با روش‌هـای گوناگون با آنان برخورد می‌کرد و گاهی با تبعید، گاهی با طرد مخالفان از حضور خویش، گاهی با عفو و بخشش و... آنان را تأدیب می‌کرد.

۱. تبعید

حکم بن ابی‌العاص (پدر مروان که فرزندانش بعدها به خلافت رسـیدند) از دشمنان سرسخت رسول خدا(ص) در مکه بود و آن حضرت را بسیار می‌آزرد و به همین جهت، آن حضرت او و پسرش مروان را از مدینه به طائف تبعید کرد.

از جمله اذیت‌های وی، آن بود که هرگاه پیامبر در کوچه‌های مکه راه می‌رفت، حکم بن ابی‌العاص پشت‌سـر آن حضرت به تمسخر و تقلید حرکات پیامبر می‌پرداخت و بدین وسیله، دشمنان اسلام و مشـرکان را می‌خندانید. سرانجام روزی رسول خدا(ص) روی خود را برگرداند و همچنان‌که وی مشـغول تقلید رفتار آن حضرت بود، به او فرمود: «کن کذالک؛ همین‌گونه باش». از آن پس، بدان حکم تا زمان مرگش ارتعاش داشت.[16]

۲. تحریم اجتماعی

در سال نهم هجری به مسلمانان خبر رسید که گروهی از قبایل شمال جزیرةالعرب با امپراتور روم معاهده‌ای بسته‌اند و قصد حمله به مدینه را دارند. پیامبر اسلام دسـتور داد مسلمانان آماده جنگ شوند و با لشکری حدود سی‌هزار نفر سواره و پیاده به سـوی «تبوک» حرکت کرد. گروهی از منافقان و مردم دیگر به بهانه‌های مختلف از رفتن به جنگ خودداری کردند؛ از جمله آنها سه نفر بودند به نام‌های: کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه، که به دلیل تنبلی و سهل‌انگاری از فرمان پیامبر سرپیچی کردند؛ ولی چون رسول خدا(ص) به مدینه بازگشـت، به نـزد آن حضرت آمدند و عذرخواهی کردند. رسول خدا(ص) به آنان پاسخی نداد و به مسلمانان نیز امر فرمود کسی با آنها سخن نگوید. مردم مسلمان هم طبق دستور پیامبر اسلام با آنان هیچ سخنی نگفتند؛ حتی کودکان خردسال مدینه نیز از آنها کناره گرفتند. همسران‌شان نیز نزد رسول خدا آمدند و پرسیدند: آیا ما نیز از اینها کناره‌گیری کنیم؟ پیامبر(ص) فرمود: با آنان باشید، ولی با شما نزدیکی نکنند.

پـس از مدتی، چنان عرصـه بر آنان تنگ شـد که هر سـه از مدینه بیـرون رفتند و به کوه‌های اطراف پناهنده شـدند. همسران آنها هـر روز مقداری غذا برای آنها می‌بردند و بدون هیچ سـخنی، غذا را نزد آنها می‌گذاشـتند و بازمی‌گشـتند. به تدریج آن سه، به این نتیجه رسیدند که خودشان نیز از یکدیگر جدا شوند و بدین ترتیب هر کدام به سویی رفتند. پنجاه روز تمام بر این منوال گذشت.

آنـان در این مدت پیوسـته برای پذیرفته شدن توبه‌شـان به درگاه خداوند تضرّع و زاری می‌کردند؛ تا خدا توبه‌شان را پذیرفت و این آیه نازل شد: «و نیز خدا پذیرفت توبه آن سه تن را که از جنگ بازمانده بودند تا آنگاه که زمین با همه گشادگی‌اش بر آنها تنگ شد و جان در تن‌شان نمی‌گنجید و خود دانستند که جز خداوند هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند، ندارند. پس خداوند توبه آنان بپذیرفت تا به او بازآیند، که توبه‌پذیر و مهربان است.»[17] و خداوند قبول شدن توبه‌شان را به اطلاع پیامبر اسلام رساند.[18]

۳. توبیخ

جنگ خیبر، یکی از جنگ‌های عصر پیامبر(ص) بین سپاه اسلام و یهودیان بود که در سال هفتم هجرت در سرزمین خیبر (۱۲۰ کیلومتری شمال مدینه) رخ داد و با پیروزی سپاه اسلام پایان یافت و جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند. یکی از اسیران، «صفیّه» دختر «حیّ بن اخطب» (دانشمند سرشناس یهود) بود.

بلال حبشی، یار نزدیک پیامبر، صفیّه را همراه بانوی دیگر به اسارت گرفت و آنها را به حضور رسول خدا(ص) آورد؛ ولی رعایت اصول اخلاقی اسلام را نکرد و آنها را از کنار جنازه کشته‌شـدگان یهود حرکـت می‌داد. صفیّه وقتی که بدن‌های پاره‌پاره یهودیان را دید، بسـیار ناراحت شد و صورتش را خراشـید و خاک بر سـر خود ریخت و بلندبلند گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر آورد، پیامبر از صفیّه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده‌ای و این‌گونه خاک‌آلود و افسرده هستی؟»

صفیّه ماجرای عبورش را از کنار جنازه‌ها بیان کرد. رسـول اکرم(ص) از رفتار بلال در مورد یک زن اسیر، ناراحت شـد و به بلال فرمود: «أنزعت مِنک الرّحمة یا بلال...؛ ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آنها را از کنار کشته‌شدگان‌شـان عبور می‌دهی؟ چرا بی‌رحمی کردی؟»[19]

به این ترتیب، بلال حبشی با آنکه نزد پیامبر منزلتی خاص داشت، هم مورد سرزنش پیامبر قرار گرفت و هم آن حضرت بدین‌وسیله اعلام فرمود که باید با اسیران جنگی بر اساس «محبت اسلامی» برخورد شود.

۴. پاسخ بدی با نیکی

یکی از مؤثرترین راه‌های مبارزه با بدی‌ها و از بین بردن منکرات، آن است که بدی‌ها را با نیکی پاسخ دهند. اینجاست که شور و غوغایی از درون وجدان آنها برمی‌خیزد و شـخص بدکار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می‌دهد. این شـیوه، بارها در سیره پیامبر(ص) و ائمه(ع) دیده شده و سبب انقلاب و دگرگونی روحی و بازگشت بسیاری به طریق حق گردیده است.

قرآن کریم بارها این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدی‌ها به مسلمانان گوشزد می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی بده). ما به آنچه وصف می‌کنند، آگاه‌تریم و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم.»[20]

حتی خداوند متعال می‌فرماید: نتیجه این کار شما، آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شـوند: «بدی را با نیکی دفع کن؛ آنگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.»[21]

ناگفته پیداسـت که این دسـتور به مواردی اختصاص دارد که دشمن از آن سوءاستفاده نکند و آن را دلیل بر ضعف نشمارد و بر جرئت و جسارتش افزوده نشود. نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه‌های دشمنان نیست. شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق، بلافاصله به پیامبر دستور داده شده است که از همزات و وسوسه‌های شیاطین و حضور آنها، به خدا پناه ببرد.[22]

در این زمینه، شـاگرد تربیت‌یافته در مکتب پیامبر(ص)، حضـرت علی(ع) می‌فرماید: «عاتب اخاک بالاحسان الیه واردُد شرّه بالانعام علیه؛ برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است به وسیله نیکی، سـرزنش کن و شرّ او را از طریق بخشش و احسان به او برگردان.»[23]

۵. مدارا با نادانان

انس بـن مالـک می‌گوید: مـن در حضور پیامبر(ص) بودم، عبایی که حاشیه زبری داشت، بر دوشش بود. یک نفر بادیه‌نشین آمد و عبای آن حضرت را گرفت و محکم کشـید؛ به طوری که قسمت زبر عبا، گردن مبارک آن حضرت را خراشید. سپس گستاخانه گفت: «ای محمّد! از مال خدا که در نزد توست، بر این دو شترم بار کن تا ببرم؛ چرا که این اموال، نه مال توست و نه مال پدرت.»

پیامبر(ص) اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: مال، مال خداست و من، بنده خدا هستم.

آنگاه فرمود: ای اعرابی! آیا در مقابل این آسیبی که به من رساندی، به تو آسیب برسانم؟

اعرابی گفت: نه.

پیامبر(ص) فرمود: چرا؟

اعرابـی گفت: زیرا تو، بدی را با بدی پاسـخ نمی‌دهی.

پیامبر از سخن او خندید و سپس دستور داد بر یکی از شتران او، جو و بر دیگری، خرما بار کردند و به او دادند.[24]

شـاگرد تربیت‌یافته در مکتب پیامبر(ص)، حضرت علی(ع) می‌فرماید: «برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده به وسـیله نیکی، سرزنش کن و شـرّ او را از طریق بخشش و احسان به او برگردان».

۶. عفو و گذشت

پیامبر گاهی با عفو و بخشـش، گناهکار را به مسیر حق سوق می‌داد. خداوند متعال می‌فرماید: «به برکت رحمت الهی در برابر آنان نرم (و مهربان) شـدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شـدند. پس آنها را ببخش و برایشان آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن، اما هرگاه تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل‌کنندگان را دوست دارد.»[25]

در ذیل این آیه، آمده: بعد از مراجعت مسلمانان از غزوه احد، کسانی که از جنگ فرار کرده بودند؛ اطراف پیامبر را گرفتند و ضمن اظهار ندامت، تقاضای عفو و بخشش کردند. خداوند در این آیه به پیامبر دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و آن حضرت با آغوش باز، خطاکاران توبه‌کننده را پذیرفت.[26]

در ماجرای فتح مکه نیز پیامبر همین شیوه را در پیش گرفت. با اینکه کفار قریش و مشرکان مکه، انواع آزارها و شکنجه‌ها را بر آن حضرت روا داشـتند، اما پس از فتح مکه آن حضرت به آنان گفت: به نظر شما من با شما چه رفتاری کنم؟

گفتنـد: از تو توقع رفتار نیک داریم که برادر بزرگوار و پسر برادر بزرگوار هستی.

پیامبر به آنها فرمود: به شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست».[27]

همچنین به آنان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطّلقاء؛ بروید، شما آزاد هستید».[28]

این سـیره پیامبر و اخـلاق نیکوی حضرت، موجب شد تا فوج‌فوج مردم به دین اسلام بگروند و طبق وعده الهی، حق گسترش یابد.

۷. خویشتنداری

اگر خویشتنداری پیامبر نبود، به یقین دشمنی و آتش جهالت برافروخته می‌شـد و آن حضرت توفیق کمتری را در رسالت خویش کسب می‌کرد.

نقل شده اسـت که: پیامبر روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب، دور آن حضرت جمع بودند. اعرابی از در مسجد وارد شد که شمشیری حمایل کرده بود و سوسـماری در آسـتین داشت. او با گستاخی و بی‌ادبی به آن حضرت گفت: یا محمّد! اتک کاذبٌ ساحرٌ؛ ای محمّد! تو دروغگو و جادوگری.

یاران درصدد کشـتن آن مـرد برآمدند، اما حضرت آنان را از این کار بازداشت و با خویشتنداری و بردباری خاصّی به اعرابی گفت: یا اخا العرب مَن ترید؟ ای برادر عرب! که را می‌خواهی؟

گفت: محمّد ساحر کذّاب را.

فرمود: منم محمّد، ولی نه ساحرم و نه کذّاب؛ بلکه رسول خدایم.

اعرابی گفت: سوگند به «لات» که اگر به جهت جایگاه تو نبود؛ من این شمشیر را از خون تو سیراب می‌کردم و قسم به «لات» که به تو ایمان نیاورم تا این سوسمار به تو ایمان آورد.

پس سوسمار را از آستینش بیرون آورد و آن را در آنجا رها کرد.

رسول خدا(ص) فرمود: ای سوسمار!

سوسمار گفت: لبّیک یا رسول‌الله!

فرمود: من کیستم؟

گفت: تو فرستاده خدایی.

بی‌درنگ دل اعرابی به نور معرفت گشوده شد و با صداقت تمام گفت: أشهد أن لااله‌الاّالله و اشهد و أنّ محمّداً رسول‌الله. سپس گفت: یا رسـول‌الله! از این در مسجد درآمدم، در حالی که در همه عالم هیچ‌کس از من دشـمن‌تر به تو نبود و اکنون می‌روم و هیچ‌کس را بیشتر از شما دوست ندارم.[29]

(: فرهنگ کوثر شماره ۶۸

۱. مدثّر/ ۲. ۲. هود/ ۱۲. ۳. شـعراء/ ۱۱۵. ۴. شعراء/ ۲۱۴. ۵. انعام/ ۱۹. ۶. حجر/ ۹۴ و ۹۵. ۷. بحارالانوار، ج۱۸، ص۲۴۱. ۸. سـیره رسـول خدا(ص)، رسول جعفریان، ص۲۰۴؛ السـیرة النبویة، ابن‌هشام، ج۱، ص۴۲۳. ۹ و ۱۰. تفسـیر المیـزان، ج۲۰، ص۵۲۴. ۱۱. سیره رسـول‌خدا(ص)، ص۲۰۱؛ السیرةالنبویة، ج۱، ص۴۱۷. ۱۲. کهـف/ ۶. ۱۳. توبـه/ ۱۲۹. ۱۴. بحارالانوار، ج۳۹، ص۵۶. ۱۵. نساء/ ۱۰۰. ۱۶. کیفر گناه، رسولی محلاتی، صص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ اسدالغابه، ج۲، ص۳۴. ۱۷. توبه/ ۱۱۸. ۱۸. مجمع‌البیان، ج۵، ص۷۹. ۱۹. سیرة ابن‌هشام، ج۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱. ۲۰. مؤمنون/ ۹۶ و ۹۷. ۲۱. فصلّت/ ۳۴. ۲۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۳۰۷. ۲۳. همان، ج۱۰، ص۱۹۳. ۲۴. سـیرت پیامبر اعظم و مهربان، محدث قمی، ترجمه محمدی اشـتهاردی، ص ۱۴. ۲۵. آل‌عمران/ ۱۵۹. ۲۶. تفسـیر نمونه، ذیل آیه ۱۵۹ آل‌عمران؛ همان، ج۱۰، ص۱۹۳. ۲۷. یوسـف/ ۹۲. ۲۸. سیرت پیامبر اعظم مهربان، ص۱۴۹. ۲۹. تفسیر منهج‌الصادقین، ج۹، ص۳۶۹.

چراغ راه

فلسفه بعثت از نگاه امام علی(ع)

قال الامام علی(ع): «فبعث فیهم رسـله و واتر الیهم انبیائه، لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نِعمَته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول».

امام علی(ع) فرمود: خداوند رسـولانش را در میان انسـان‌ها مبعوث ساخت و پیامبرانش را پی‌درپی به سوی آنها فرستاد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمت‌های فراموش‌شده او را یادآوری کنند و با تبلیغ فرمان خدا حجت را بر آنها تمام نمایند و گنجینه‌های عقول را آشکار سازند.[1]

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱

حکایت خوبان

تبیین مصالح و منافع و عامل بقا و فنای مردم

هشام ابن حکم از امام صادق(ع) درباره فلسفه بعثت انبیاء پرسید که آن حضرت در پاسخ فرمود: هنگامی که ما ثابت کردیم خالق و آفریدگاری داریم که از ما و تمام مخلوقات برتر است و آن آفریدگار حکیم و متعالی هرگز با چشم دیده نمی‌شود و قابل لمس نیست تا بندگانش با او تماس مستقیم داشته باشند، ثابت می‌شود که او سفیرانی در میان بندگانش دارد که دستورات او را به آنها می‌رساند و آنها را به آنچه مصالح و منافع آنها در آن است و مایه بقای آنها و ترک آن مایه فنای آنها می‌شود، رهنمون می‌شوند.[1]

۱- الکافی، ج۱، ص۱۶۸، ح۱

پرسش و پاسخ

شاخص‌های بعثت پیامبر(ص) از دیدگاه امام راحل

پرسش:

امام راحل فلسفه بعثت پیامبر اکرم(ص) را با چه شاخص‌هایی توصیف و تبیین می‌کنند؟

پاسخ:

خدایان ساختگی را در هم شکنید

«(پیامبر اکرم(ص) بعداز بعثت) اولین پیشنهادی که به بشر آن روز کرد این بود که این خدایان که ساختید باید در هم شکنید و با توحید خدای جهان به رستگاری رسید.» «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» پس از آن کم‌کم قانون‌های آسمانی که همه پایه‌اش براساس عقل استوار بود برای بشر آورد و آراء و پندارهای جاهلانه و سرخودی‌های آنها را برانداختند.» (سیمای معصومین در اندیشه امام خمینی، ص ۹۹)

شریف‌ترین روزی را که ما دیگر در ازل و ابد نداریم

«روز بعثت رسول اکرم(ص) در سرتاسر دهر «من الازل الی الابد» روزی شریف‌تر از آن نیست. برای اینکه حادثه‌ای بزرگ‌تر از این حادثه اتفاق نیفتاده. حوادث بسیار بزرگ در دنیا اتفاق افتاده است. بعثت انبیای بزرگ انبیای اولوالعزم و بسیاری از حوادث بسیار بزرگ. لکن حادثه‌ای بزرگ‌تر از بعثت رسول اکرم(ص) نشده است. و تصور هم ندارد که بشود زیرا که بزرگ‌تر از رسـول اکرم(ص) در عالم وجود نیست، غیر از ذات مقدس حق‌تعالی و حادثه‌ای بزرگ‌تر از بعثت او هم نیسـت بعثتی که بعثت «رسول ختمی» است و بزرگ‌ترین شخصیت‌های عالم امکان و بزرگ‌تریـن قوانین الهی. و این حادثه در یک همچو روزی اتفاق افتاده است و این روز را بزرگ کرده است و شریف. و همچو روزی ما دیگر در ازل و ابد نداریم و نخواهیم داشت.» (همان، ص ۱۰۰)

غصه پیامبر(ص)، عدم اجابت دعوت و تعلیماتش

«پیغمبر(ص) غصه می‌خورد برای اینکه دعوت می‌کند و اجابت کم می‌شود «فلعلک باخع نفسک» و یکی از غصه‌های انبیاء هم همین است که تعلیماتشان را نتوانستند به ثمر برسانند. به آن طوری که تعلیم اقتضا می‌کند. پیغمبر(ص) می‌خواست همه مردم را علی‌ابن ابی‌طالب کند ولی نمی‌شد. و اگر بعثت پیغمبر(ص) هیچ ثمره‌ای نداشت الا وجود علی‌ابن ابی‌طالب(ع) و وجود امام زمان(عج) این هم توفیق بسـیار بزرگی بود. اگر خدای تبارک و تعالی پیغمبر(ص) را بعث می‌کرد برای ساختن یک همچو انسان‌های کامل، سزاوار بود. لکن آنها می‌خواستند که همه آن طور بشوند، ان توفیق حاصل نشد.» (همان، ص۱۰۱)

آموزه‌های وحیانی پیغمبر(ص)

«آن چیزی که ما در روز مبعث باید توجه به آن بکنیم این اسـت که بعثت رسـول خدا(ص) برای این اسـت که راه رفع ظلم را به مردم بفهمانـد. راه اینکه مردم بتوانند باقدرتهای بزرگ مقابله کنند به مردم بفهمانند. بعثت برای این است که اخلاق مردم را، نفوس مردم را، ارواح مردم را و اجسام مردم را. تمام اینها را از ظلمتها نجات بدهد. ظلمات را به کلی کنار بزند و به جای او نور بشاند. ظلمت جهل را کنار بزند و به جای او نور علم بیاورد، ظلمت ظلم را به کنار بزند و به جای او عدالت بگذارد، نور عدالت را به جای او بگذارد و راه او را به ما فهمانده اسـت. فهمانده اسـت که تمام مردم، تمام مسلمین برادر هستند و باید با هم وحدت داشته باشند. تفرق نداشته باشند.» (همان)

صبر و استقامت در مسیر ابلاغ دعوت الهی

«آقایان می‌دانند که پیغمبر اسلام(ص) تنها قیام فرمود. و در یک محیطی که همه با او مخالف بودند قیام فرمود و زحمتهای زیاد، مشقتهای زیاد، رنجهای فراوان برد تا اینکه اسلام را به مردم ابلاغ فرمود. دعوت کرد مردم را به هدایت، دعوت کرد به توحید. آن‌قدر مشـقت ایشان تحمل فرمود که گمان ندارم کسی طاقت آن را داشته باشد.» (همان، ص ۱۰۳)

راهبرد جهاد تبیین در مکه و جهاد نظامی در مدینه

«برنامه رسول اکرم(ص) قبل از مهاجرت به مدینه، روزهایی که در مکه به سر می‌بردند، فقط تبلیغ الی الله و معرفی ذات مقدس حق تعالی و معرفی اسلام بود. یاورانی نداشتند تا بتوانند با کمک آنان با مشرکین بجنگند و اسـلام را گسـترش دهند. همان طور که در قرآن ملاحظه می‌فرمایید سوره‌هایی که در مکه نازل شده فقط جنبه پند و موعظه و معر فی اسلام را دارد و از جنگ و جدال صحبتی نیست و حتی احکام در آن کمتر ذکر شده» (همان، ص ۱۰۴) ءپیغمبر اسلام(ص) ۲۳ سال جنگیده با ظلم. یک وقت با موعظه و خطابه و اینها در مکه (بود) یک وقت با شمشیر در مدینه.» (همان)

سلوک عارفانه

ویژگی‌های شبیه‌ترین مردم به پیامبران

شـبیه‌ترین مردم به پیامبران کسـانی هستند که نسبت به گفتارشان مراقبند که از حق تجاوز نکنند و پای هرآنچه از ناحیه وحی به آنان رسیده می‌ایستند و به آن عمل می‌کنند. شبیه‌ترین مردم به پیغمبران هیچ‌گاه از حق تجاوز نمی‌کنند، نه در گفتارشان و نه در عمل و کردارشان.[1]

۱- امام علی(ع)، غررالحکم، ص ۱۱۰

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir

شبهه ها و پاسخ ها

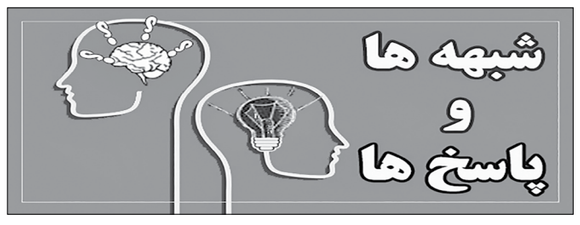

پیامبر ایرانیان

چرا پیامبری برای ایران فرستاده نشده اسـت؟ چرا اکثر پیامبران و امامان برای عرب‌ها بودند؟

رسالت پیامبران الهی برای هدایت بشر

بـا توجه به اینکه فرسـتادن پیامبر برای هدایت بشر از سـوی خداوند در حوزه ادیان الهی مطرح اسـت، سخن از پیامبران الهی در نقاط مختلف جهان نیز به متون این ادیان قابل استناد است و منابعی که از سوی منکران خدا و مخالفان اد